



دردم

«درد است سهل انگاری و بازگوشی با آنچه که خون پاک شهیدان ضامن بقای آن بود و هست. او کسی نیست که در برابر دشمنان لحظه‌ای تردید را به دل راه دهد، با این همه چون از خوبی‌ها و پاکی‌ها سخن می‌گوید که گنجینه‌های عزت و شرف و بقای ما هستند و قدرشان را نمی‌دانیم، لحن استوارش را بغضی دردمندانه مکرر می‌سازد.»

■ «الگوی رجائی و مسئولان امروز» در گفت و شنود  
شاهد یاران با مرضیه حدیدیچی (دباغ)

## در شرایط امروز مطرح شدن سلوک رجائی را به هنگام می‌بینم...

مبلغی (گمان می‌کنم سه هزار تومان) بدهند. روزی برای زیارت مرقد ۷۲ به بهشت زهرا رفته بودم. بعد هم می‌خواستم در کنار مزار شهید رجائی و باهنر بنشینم و فاتحه‌ای بخوانم که دیدم یک پیرزن و پیرمرد روستائی در میان قبور سرگردان هستند و دنبال قبری می‌گردند. آنها که لهجه ترکی داشتند و به زحمت فارسی حرف می‌زدند، از من سراغ مرقد شهید رجائی را گرفتند.

**هنگامی که ایشان رئیس جمهور شدند، قرار شد به خانواده‌های فقیر و بی‌سرپرست ماهیانه مبلغی بدهند. روزی به بهشت زهرا رفته بودم، دیدم یک پیرزن و پیرمرد روستائی از من سراغ مرقد شهید رجائی را گرفتند. من مرقد را نشان آنها دادم. آندو نان لواش روستائی و کمی پنیر را به رهگذرها می‌دهند و از آنها طلب حمد و سوره‌ای برای شهید رجائی می‌کنند و اشک می‌ریزند و با همان لحن ساده‌شان می‌گویند اینها را از همان پولی که تو هر ماه برایمان می‌فرستی خریده‌ایم**

من مرقد را نشان آنها دادم و رفتم تا بر سر مزار دیگران فاتحه‌ای بخوانم و برگردم. وقتی برگشتم، دیدم آندو بچه‌شان را روی مزار شهید بزرگوار باز کرده‌اند و نان لواش روستائی و کمی پنیر را به رهگذرها می‌دهند و از آنها طلب حمد و سوره‌ای برای شهید رجائی می‌کنند و اشک می‌ریزند و با همان لحن ساده‌شان می‌گویند اینها را از همان پولی که تو هر ماه برایمان می‌فرستی خریده‌ایم. این همه خلوص از سوی مردمی که تا این پایه قدر محبت حقیقی و خالصانه از درک می‌کنند و سره را از ناسره تشخیص می‌دهند، دل مرا به درد آورد. تفاوتی چنین آشکار بین مردی که این گونه زیست و درد دل آدمهایی که حتی او را

و اندیشه‌ها و آرمانهایمان را متعلق به سالهای ۵۰ تا ۵۷ و تاریخ مصرف گذشته تلقی کرده‌اند.

با توجه به حساسیت سرکار نسبت به سرنوشت انقلاب و بی‌مهری‌های بی‌شماری که به آرمانهای انقلاب شد، دلتنگی‌هایتان پذیرفتنی است، لیکن شما بهتر از ما می‌دانید که انسان والا، تاریخ مصرف ندارد و گیریم که انسانها تاریخ مصرف داشته باشند، اندیشه‌ها ندارند، وگرنه باید چنین حکمی را درباره آرمانهایی که در سالیان بسیار دور تاریخ بشر مطرح شده‌اند، قاطعانه‌تر صادر کرد.

قبول دارم که به علت بیماری و نیز آثار مخرب بعضی از رفتارهای اجتماعی و سیاسی، تا حدی حساس شده‌ام، ولی عرض از طرح این عبارت، گلايه از بابت خودم نبود. هرگز به یاد ندارم که تحسین از رفتارهای خود را به خود نسبت داده باشم و یا برای هدفی جز آرمانهای والای امام (ره) و انقلاب، آزرده خاطر یا شادمان شده باشم. عرض این است که طرح مسائلی به این شکل به هیچ وجه اتفاقی نیست و اعوجاج‌هایی که در رفتارها و سلوک مسئولان و به تبع آنها در سطح جامعه دیده می‌شود، هر انسان صاحب دردی را نگران می‌کند.

برای تبیین بیشتر این سلوک، با اشارتی به سلوک شهید رجائی، ما را از تجربه‌های خویش بهره‌مند سازید. من متأسفانه به دلیل مشغله‌های فراوانی که همه در سالهای نخست انقلاب داشتیم، کمتر توفیق همکاری نزدیک با شهید رجائی را داشتم، اما از زبان دیگران و به ویژه مستضعفان جامعه که نقطه اتکا و منظر نظر شهید رجائی بودند، نکات شگفت‌آوری را در سلوک ایشان دریافته‌ام که به برخی اشاره می‌کنم. یادم هست هنگامی که ایشان رئیس جمهور شدند، قرار شد به خانواده‌های فقیر و بی‌سرپرست ماهیانه

با توجه به سوابق طولانی مبارزاتی و حضور مؤثر و همیشگی شما در صحنه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی، آرزو داشتیم می‌توانستیم خاطرات شما را درباره تمامی شهدای دولت پیرسیم، اما به علت کسالت سرکار و ضیق وقت، انتخاب را به عهده خودتان می‌گذاریم.

در این مقطع خاص و به دلیل اعوجاج‌های گوناگونی که در طی سالهای گذشته و حتی اکنون در رفتار برخی نخبگان و مسئولان جامعه دیده می‌شود، شخصاً طرح رفتارها و سلوک شهید رجائی را مناسب می‌بینم و امیدوارم به عنوان کسی که عمیقاً نگران انقلاب و نسل کنونی است و زندگی نیز گواه صادقی بر این مدعاست که در حد توان خود برای حفظ آرمانهای انقلاب و دستورات حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری تلاش کرده‌ام، مسئولان سخنان مرا بشنوند و همچون بسیاری از سخنان دلسوزانه دیگر، سوءتعبیر نکنند.

شما در جایگاهی هستید که بعید به نظر می‌رسد حرفهایتان سوءتعبیر شوند. متأسفانه این گونه نیست. من بارها شنیده‌ام که من و امثال مرا





شلوارهای تنگ حرکاتی شبیه به باله را انجام می دادند و مدعوین هم اعم از زن و مرد با حرکات عجیب و غریب آنها، خودشان را به این سو و آن سو می بردند و گاهی هم سرگرد گوش یکدیگر حرف می زدند و مناظری که واقعاً برایم عجیب بودند. من نه مخالفتی با هنر دارم نه با تجلیل و تمجید دیگران عنادی دارم، ولی آنچه که می دیدم با تصویری که از شأن زن و مرد مسلمان و جامعه‌ای که قرار بود هست بر اساس کرامت مسلمانی تنظیم شود چنان مغایر بود که طاقت از کف دادم و فریاد زدم، «از دست رفتن آن همه جانهای پاک و معلولیت‌های دردناک جانبازان و تحمل شدن از سوی محرومان و مردمان صبور و خاموش برای چه بود؟» بعد هم به رغم آن که آدم کم تحمیلی نیستم، حالم به هم خورد و مرا از مجلس تجلیل آن خانم بیرون بردند.

اگر امثال من حرف بزنند، منتهم به هزار چیز می شویم، اما شما در جایگاهی هستید که همه دلسوزان انقلاب شأن و مرتبه شما را می شناسند. شما بگویید چه خبر است؟

والله نمی دانم، در شعارهایی می گویم مرگ بر آمریکا و در رفتارهای اجتماعی مان صد برابر بدتر از آنها رفتار می کنیم. تمام کسانی که به خارج سفر می کنند می دانند که زن اروپایی و آمریکایی بالباس و آرایش مهمانی به دانشگاه یا سر کار نمی رود! این همه حرص، چشم و همچشمی و مصرف زدگی، حقاً دور از شأن زنانی است که حضرت امام (ره) دامان آنها را معراج مردان می دانستند. ایشان می فرمودند هنگامی که دولتمردان خطا می کنند، زن‌ها باید به پا خیزند و آنان را وادار سازند تا رفتارهایشان را اصلاح کنند. انسان با ملاحظه این رفتارها، مصرف زدگی‌ها و بی‌اعتنایی به ارزشها متوجه می شود که اتفاقاً دشمنان، این سنگر را نشانه رفتند و به اعتقاد من تا حد زیادی هم موفق شدند. هنگامی که رهبر معظم انقلاب از کودتای خزنده صحبت می کنند، منظورشان همین تخریب‌ها و کجروی‌های فرهنگی است، نه این که بریزند و چهار تا جوان را که در واقع قربانی برنامه‌ریزی‌های غلط فرهنگی هستند بگیرند و بزنند و بگویند کار فرهنگی کرده‌اند!

نگرانی شما دل امثال مرا می لرزاند.

من واقعاً نگرانم و دلم به درد می آید وقتی می بینم جوانان لبنان با الهام از انقلاب اسلامی و رهنمودهای حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری، چنین حماسه‌ای را آفریده‌اند و ما خود از گنجینه عظیمی که در اختیار داشتیم و داریم این گونه غافلیم و دنیاطلبی و دنیامداری گذاشته‌ایم و این طور ستمگرانه خون شهیدایمان را پامال می کنیم. امروز اگر یک زن شسته آمانهای اسلامی از آن سوی دنیا بیاید و در خیابانهای ما بگردد، آیا واقعاً تصویر درستی از زن مسلمان خواهد دید؟ آیا اسراف و تبذیرهای گروهی اندک به قیمت رنج و سرشکستگی کثیری از محرومان، تناسبی با آمانهای انقلاب دارد؟ آیا مسئولان و برنامه‌ریزان ما متوجه تخریبی که از این سهل‌انگاری‌ها که در عرصه فرهنگ و اقتصاد صورت می‌گیرند، هستند؟ و اگر هستند آیا حل این گونه معضلات دشوارتر از حماسه هشت سال دفاع مقدس است؟



### من واقعاً نگرانم و دلم به درد می آید وقتی می بینم جوانان لبنان با الهام از انقلاب اسلامی و رهنمودهای حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری، چنین حماسه‌ای را آفریده‌اند و ما خود از گنجینه عظیمی که در اختیار داشتیم و داریم این گونه غافلیم و دنیاطلبی و دنیامداری گذاشته‌ایم و این طور ستمگرانه خون شهیدایمان را پامال می کنیم

رجائی در دفتر ریاست جمهوری می ماندند و همانجا استراحت می کردند. روزی در وقت استراحت، فرزندشان با دستگیره در اتاق کلنجار می‌رود و قفل آن می‌شکند. شهید رجائی به یکی از افراد دفتر می‌گوید که هر چه سریع‌تر قفل سازی را خبر کند تا قفل در را تعمیر کند. به ایشان می‌گویند که ساختمان، تعمیرکار دارد. شهید رجائی می‌گویند تعمیرکار برای تعمیر جاهایی است که به خاطر کار خراب شده‌اند، تعمیرکار خرابکاری فرزند من که نیست. اگر او هزینه تعمیرش را می‌گیرد و به حساب دفتر نمی‌گذارد و مثل تعمیرکاری که از بیرون بیایید، عمل می‌کند، اشکال ندارد، وگرنه از بیرون تعمیرکار بیایید. این محافظ می‌گفت، «وقتی این همه وسواس درباره حق الناس را با ریختن و پاشهای عجیب و غریب این سالها مقایسه می‌کنم، آه از نهادم بلند می‌شود.»

دردها را افزون کردید.

پس بگذارید ما مجرای دیگری را هم بگوییم که بدانید عمق فاجعه تا به کجاست. چند وقت پیش به اصرار یکی از همسنگران انقلاب به مجلسی که برای تجلیل از خدمات یکی از خانمهای دولت قبلی برگزار شده بود، رفتم. البته به یمن سهل‌انگاری فراوانی که شده، دیدن مناظری از آن دست نباید خیلی برایم غیرمترقبه بود، ولی با مجلسی روپرو شدم مختلط که نوزده بیست دختر جوان با لباسهای حریر نازک و

ندیده بودند، چنین محبت عمیقی را بر جای نهاد که پس از سالها که از شهادت او می‌گذرد، چنین خالصانه و بی‌ریا از او یاد می‌کنند و اندک قوت خود را در راه او خیرات می‌کنند و مقایسه او با مسئولانی که همه چیز را حق خود و خانواده‌هایشان می‌دانند و ذره‌ای حرمت برای کسانی که آنها را به این پست و مقام رسانده‌اند، قائل نیستند، حقیقتاً شگفت‌آور و در عین حال عبرت‌آموز است. این همه تغییر، آن هم در ظرف ۲۰ سال، باید دلسوزان و متفکران را به تعمق و بررسی جدی وادار کند.

آیا از این شیوه‌های برخورد خاطره‌ای دارید؟

همین چند وقت پیش سربازی نزد من شکایت می‌کرد که ای کاش در پادگان بود و زمین‌های آنجا را تی می‌کشید، ولی او را مسئول بردن و آوردن خانم و فرزندان فلان مسئول مملکتی نمی‌کردند، چون مجبور است تا ساعت ده یازده شب پایه پای آنها اسیر شود و آنها را این طرف و آن طرف ببرد و رفتارشان با او صد درجه بدتر از رفتاری است که در گذشته با گماشته‌ها می‌شد.

از نخستین باری که از نظر کاری با شهید رجائی برخورد داشتید چه خاطره‌ای دارید؟

من در همدان مسئول سپاه بودم و باید امنیت شهر را حفظ می‌کردم. شهید رجائی وزیر آموزش و پرورش بودند. تجدیدی‌های سال ۵۷ می‌خواستند کنکور بدهند و خیلی‌ها نمره نیاورده بودند. جریان انقلاب و تعطیلی مدارس در هر حال وضعیت خاصی را به وجود آورده بود. در کل استان همدان ۱۴۰، ۱۵۰ نفری می‌شدند و البته عده‌ای هم که قصد اغتشاش داشتند و خود را در میان آنها جازده بودند. اینها در اداره آموزش و پرورش تحصن کرده بودند و به اصطلاح نمره می‌خواستند. چند باری رفتم و با آنها صحبت کردم و گفتم دو سه نفرشان بمانند و بقیه بروند تا من از مسئولان وزارتخانه کسب تکلیف کنم. در عین حال، بسیاری از این که بلوائی به پا شود، نگران بودم. در هر حال به تهران آمدم و صبح اول وقت به وزارتخانه رفتم. شهید رجائی با آن تواضع و بزرگ‌منشی بی‌ نظیرشان از من استقبال کردند و مشکل را پرسیدند. عرض کردم عده‌ای هستند که با نیم یک نهایتاً یک و نیم نمره، قبول می‌شوند و من سخت نگران ناامنی و اغتشاش در همدان هستم و بیم آن دارم که این موضوع به فائله‌ای ختم شود. شهید رجائی لیخندی زدند و گفتند: «سواک در ابتدای انقلاب، خیلی جاها را آتش زد. مانده است آموزش و پرورش! اگر قرار باشد عده‌ای معلم و مهندس و دکتر بی‌سواد، ریشه‌های جامعه را متزلزل کنند و آتش پنهان به میان و پایه‌های فکری و اعتقادی ما بزنند، چه بهتر که امروز امثال این بچه‌ها، ساختمان آموزش و پرورش را آتش بزنند. این آتش را می‌شود با آب مهار کرد، آن آتش را نمی‌شود کاری کرد. اگر امروز نمره بی‌زحمت و رنج به جوانهایمان بدهیم، فردا همه چیز را رایگان و بی‌رنج می‌خواهند.»

اگر ایشان امروز زنده بودند چه می‌گفتند؟

بله با مدرک‌های تولید انبوه! در هر حال، من در آن لحظه واقعاً دلم تکان خورد، ولی چاره نبود. در عین حال، حقیقتاً از این طاعونیت و صراحت، لذت بردم. به همدان برگشتم و به شاگردانی که تحصن کرده بودند گفتم، «این فرمایش وزیر است که نیم نمره هم نباید داده شود. بیل و کلنگ و سطل هم آماده گذاشته‌ایم، هر کس می‌خواهد خراب کند و بشکند آزاد است.» شاگردها که دیدند مثل این که قضیه جدی است، یک یک رفتند. چند نفری را هم که لجاجت کردند و ماندند، بردیم و با نصیحت و استدلال راضی‌شان کردیم که به جای این کارها بروند بنشینند و درسشان را بخوانند.

یکی از مواردی که متأسفانه به شدت رواج پیدا کرده و قبیح خود را از دست داده است، اتلاف اموال مردم و ضایع کردن حق الناس است. آیا در این مورد از شهید رجائی خاطره‌ای دارید. ظاهر این رئیس‌جمهور بزرگوار ما با موتور محافظ‌شان به خانه رفت و آمد می‌کرد و در مقابل حیرت دیگران که می‌گفتند چرا ماشین نمی‌خرید؟ می‌گفته‌اند، «همه ماشینهای تهران مال ماست، چون هر وقت بخواهیم می‌ایستند و گرایه‌شان را می‌گیرند و هر جا بخواهیم با کمال احترام، ما را می‌برند.» این محافظ در حالی که نمی‌توانست جلوی گریه کردن خود را بگیرد، می‌گفت، «روزهایی که کارها خیلی زیاد می‌شدند، شهید